

بسم الله الرحمن الرحيم

بررسی تطبیقی آیه مباحله در تفسیر تسنیم و المنار

عبدالرضا بختیاروند

چکیده

منظور از آیه مباحله، شصت و یکمین آیه از سوره ی آل عمران می باشد.

مضمون آیه شریفه به این صورت است:

" (فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَ أَبْنَاءَكُمْ وَ نِسَاءَنَا وَ نِسَاءَكُمْ وَ أَنْفُسَنَا وَ أَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ).^۱

هر چند محور اصلی این آیه مربوط به مباحثه ی حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) با مسیحیان نجران در مورد اعتقادات آنان نسبت به حضرت عیسی (علیه السلام) و اثبات نبوت و حقانیت پیامبر اسلام می باشد، اما کلمات و اصطلاحات به کار برده شده در آیه و شأن نزول آن، باعث تنازعی لفظی بین مفسرین شیعه و سنی شده است.

اصلی ترین محل نزاع مربوط به چهار استفاده مهم امامیه از این آیه شریفه است:

۱. حضور اهل بیت در جریان مباحله.

۲. اثبات فضیلت برای حسنین علیهما السلام با واژه ی «ابناءنا».

^۱ ترجمه ی آیه: «هر گاه بعد از علم و دانشی که (در باره مسیح) به تو رسیده، (باز) کسانی با تو به محاجّه و ستیز برخیزند، به آنها بگو: «بیایید ما فرزندان خود را دعوت کنیم، شما هم فرزندان خود را؛ ما زنان خویش را دعوت نماییم، شما هم زنان خود را؛ ما از نفوس خود دعوت کنیم، شما هم از نفوس خود؛ آن گاه مباحله کنیم؛ و لعنت خدا را بر دروغگویان قرار دهیم.»

۳. اثبات فضیلت برای حضرت زهرا سلام الله علیها به عنوان «نساءنا».

۴. اثبات فضیلت برای امام علی علیه السلام به عنوان «نفس پیامبر» با کلمه «انفسنا».

امامیه تلاش کرده اند که با اثبات این ۴ مطلب، فضیلت اصحاب کساء را با توجه به نص قرآن به اثبات برسانند و در مقابل عده ای - هر چند اندک - از مفسرین اهل سنت به طور کلی یا اجمالی چنین استدلال هائی را نپذیرفته اند.

از آنجا که قرار نیست در این نوشتار به تمام اقوال مفسرین اشاره شود و تنها دو تفسیر المنار و تسنیم مورد مورد توجه قرار گرفته اند، چهار مطلب مطرح شده با توجه به این دو تفسیر - همراه با اشاره ضمنی به برخی تفاسیر دیگر شیعه و سنی - مورد بررسی علمی قرار می گیرند.

واژگان کلیدی: آیه مباهله، حضور اصحاب کساء در جریان مباهله، دلالت آیه مباهله بر فضیلت اصحاب کساء، تفسیر المنار، تفسیر تسنیم.

۱. حضور اهل بیت علیهم السلام در مباهله

با وجود آنکه اکثر راویان و مفسرین داستان مباهله را با حضور امام علی و حضرت فاطمه و حسنین (علیهم السلام) نقل کرده اند، اما برخی نیز خواسته اند با حذف یا مسکوت نهادن حاضران، یا خدشه در روایاتی که شامل نام اصحاب کساست، مانع از استدلال امامیه از آیه مباهله بر فضیلت آنها شوند.

فخر رازی بعد از نقل شأن نزولی که به صراحت به حضور اهل بیت علیهم السلام در جریان مباهله اشاره دارد، در کنایه ای می نویسد: "گویا" این روایت بین اهل تفسیر مورد اتفاق است.

«المسألة الثانية:

روی أنه علیه السلام لما أورد الدلائل على نصارى نجران، كان رسول الله صلى الله عليه و سلم خرج و عليه مرط من شعر أسود، و كان قد احتضن الحسين و أخذ بيد الحسن، و فاطمة تمشي خلفه، و على رضى الله عنه خلفها، و هو يقول، إذا دعوت فأمنوا، فقال أسقف نجران:

یا معشر النصاری، اینی لأری وجوها لو سألوا الله أن یزیل جبلا من مکانه لأزاله بها، فلا تباهلوا فتهلکوا و لا یبقی علی وجه الأرض نصرانی إلى یوم القیامة، ثم قالوا: یا أبا القاسم، رأینا أن لا نباهلک و أن نقرک علی دینک فقال صلوات الله علیه: فإذا أبیتم المباهلة فأسلموا،..... روى أنه علیه السلام لما خرج فی المرط الأسود، فجاء الحسن رضی الله عنه فأدخله، ثم جاء الحسین رضی الله عنه فأدخله ثم فاطمة، ثم علی رضی الله عنهما ثم قال: إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا.^۱

و اعلم أن هذه الرواية كالمتفق علی صحتها بین أهل التفسیر و الحدیث.^۲

رشید رضا-صاحب تفسیر المنار- نیز با اشاره به سخن استادش-شیخ محمد عبده- بعد از نقل داستان از چند کتاب روایی، به تشکیک در مورد منابع مورد اتفاق که در همه نام امام علی و حضرت فاطمه و حسنین علیهم السلام آمده است می پردازد و می نویسد:

«قَالَ الْأُسْتَاذُ الْإِمَامُ: الرُّوَايَاتُ مُتَّفِقَةٌ عَلَى أَنَّ النَّبِيَّ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - اخْتَارَ لِلْمُبَاهَلَةِ عَلِيًّا وَفَاطِمَةَ وَوَلَدَيْهِمَا وَيَحْمِلُونَ كَلِمَةَ وَنِسَاءَنَا عَلَى فَاطِمَةَ وَكَلِمَةَ وَأَنْفُسَنَا عَلَى عَلِيٍّ فَقَطُّ، وَمَصَادِرُ هَذِهِ الرُّوَايَاتِ الشَّيْعَةُ وَمَقْصِدُهُمْ مِنْهَا مَعْرُوفٌ، وَقَدْ اجْتَهَدُوا فِي تَرْوِيحِهَا مَا اسْتَطَاعُوا حَتَّى رَاجَتْ عَلَى كَثِيرٍ مِنْ أَهْلِ السُّنَّةِ، وَلَكِنَّ وَاضِعِيهَا لَمْ يُحْسِنُوا تَطْبِيقَهَا عَلَى الْآيَةِ.....»^۳

«استاد من گفته است که روایات بر این نکته اتفاق دارند که پیامبر اکرم صلی الله علیه آله در مباهله، علی و فاطمه و پسران او را انتخاب کرد، و کلمه «و نساءنا» را بر فاطمه و کلمه «انفسنا» را تنها بر علی حمل می کنند. منبع این گونه روایات تنها شیعه است که مقصودشان از این عمل مشخص است. شیعیان آن قدر در ترویج این مقصودشان کوشیدند که حتی توانستند این سخنان را در بین بسیاری از اهل سنت نیز ترویج بدهند.»

نکته قابل توجه در این قضاوت جانبدارانه و کینه توزانه نسبت به امامیه، این است که او قبل از این قضاوت، خودش روایت ها را از چند کتاب معتبر روایی اهل سنت نقل می کند، که در اسناد آنها هیچ فرد شیعی به چشم

^۱ سوره احزاب، آیه ۳۳.

^۲ مفاتیح الغیب، ج ۸، ص ۲۴۷.

^۳ المنار، ج ۳، ص ۲۶۵.

نمی خورد. و سپس با نقل روایتی از امام صادق علیه السلام افراد دیگری را به عنوان یاران پیامبران در مباحله یاد می کند.

«وَأَخْرَجَ أَبُو نُعَيْمٍ فِي الدَّلَائِلِ مِنْ طَرِيقِ عَطَاءٍ وَالضَّحَّاكِ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ: " أَنَّ تَمَانِيَةَ مِنْ نَصَارَى نَجْرَانَ قَدِمُوا عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مِنْهُمْ الْعَاقِبُ وَالسَّيِّدُ، فَانزَلَ اللَّهُ - تَعَالَى - : فَقُلْ تَعَالَوْا الْآيَةَ. فَقَالُوا: أَخْرْنَا ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ فَذَهَبُوا إِلَى قَرْيَظَةَ وَالنَّضِيرِ وَبَنِي قَيْنِقَاعَ فَاسْتَشَارُوهُمْ فَأَشَارُوا عَلَيْهِمْ أَنْ يُصَالِحُوهُ وَلَا يُلَاعِنُوهُ، وَقَالُوا: هُوَ النَّبِيُّ الَّذِي نَجَدُهُ فِي التَّوْرَةِ، فَصَالِحُوا النَّبِيَّ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - ... وَرَوَى أَنَّ النَّبِيَّ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - اخْتَارَ لِلْمُبَاهَلَةِ عَلِيًّا وَفَاطِمَةَ وَوَلَدَيْهِمَا - عَلَيْهِمُ السَّلَامُ وَالرِّضْوَانُ - ، وَخَرَجَ بِهِمْ وَقَالَ: إِنْ أَنَا دَعَوْتُ فَأَمَّنُوا أَنْتُمْ وَفِي رِوَايَةٍ لِمُسْلِمٍ وَالتِّرْمِذِيِّ وَغَيْرِهِمَا عَنْ سَعْدِ قَالَ: " لَمَّا نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ فَقُلْ تَعَالَوْا دَعَا رَسُولُ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - عَلِيًّا وَفَاطِمَةَ وَحَسَنًا وَحُسَيْنًا وَقَالَ: اللَّهُمَّ هَؤُلَاءِ أَهْلِي وَأَخْرَجَ ابْنُ عَسَاكِرَ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا الْآيَةَ: قَالَ: " فَجَاءَ بِأَبِي بَكْرٍ وَوَلَدِهِ وَبِعُمَرَ وَوَلَدِهِ وَبِعُثْمَانَ وَوَلَدِهِ وَبِعَلِيٍّ وَوَلَدِهِ " وَالظَّاهِرُ أَنَّ الْكَلَامَ فِي جَمَاعَةِ الْمُؤْمِنِينَ»^۱

بنابر نقل او، بیان روایات در مورد افرادی مسلمانی که در مباحله حاضر شدند مختلف است که این دو دسته روایات در ادامه نقل و مورد بررسی قرار خواهند گرفت.

گفتار متعصبانه رشید رضا و انکار او نسبت به واضحات، مورد نقد استاد جوادی آملی قرار گرفته است:

« در پاسخ باید گفت اولاً روایات داستان مباحله، معتبر است و شیعه و سنی آن‌ها را نقل کرده‌اند و در صحیح مسلم و بخاری نیز آمده است؛^۲ اگر «مسلم» و «بخاری» را شیعه می‌دانید، پس تسنن دیگر باید رخت بریندد و چنانچه بگویند روایات این دو را شیعه جعل کرده است، دیگر برای شما سندی نمی‌ماند، زیرا مهم‌ترین سند شما که همین دو کتاب است، بی‌اعتبار می‌شود. ثانیاً مراد و انگیزه شیعه از نقل داستان مباحله، عمل به تقلین است.

^۱ المنارج، ۳، ص ۲۶۴.

^۲ البته حضرت استاد عنایت دارند که بخاری تنها به مقدار کمی از جریان مباحله بسنده کرده است و با عدم اشاره به افراد همراه پیامبر، سهوا یا عمدا خود را از دانشمندان کتمان کننده ی حق قرار داده است. در پاروقی تسنیم در قسمتی از تفسیر همین آیه اشاره می شود که: «محدثان اهل سنت، مانند «بخاری» از روی تعصب، از آن بزرگواران (امامان معصوم) حدیثی نقل نکرده‌اند (نه به عنوان مروی عنه و نه به عنوان راوی). البته نقل نکردن آنان هرگز از منزلت امام معصوم نمی‌کاهد. در صحیح بخاری [در مورد جریان مباحله] به اهل بیت هیچ اشاره‌ای ندارد و فقط به پشیمان شدن اهل نجران اشاره می‌کند (صحیح البخاری، ج ۴، ص ۶؛ ج ۵، ص ۲۱۷). تسنیم، جلد ۱۴ صفحه ۴۸۴».

برخی درباره مباحله به جعل حدیث متوسل شده‌اند؛ مثلاً ابن عساکر از امام صادق (علیه السلام) و پدران آن حضرت (علیهم السلام) نقل کرده است که وقتی آیه مباحله نازل شد، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ابابکر را با پسرش، عمر را با پسرش، عثمان را با پسرش و علی (علیه السلام) را با پسرش برای شرکت در مباحله فراخواند؛ غافل از اینکه آیه مباحله در احتجاج‌ها، مناظره‌ها و برشمردن افتخارها شعار رسمی اهل بیت (علیهم السلام) بوده است. آنچه این حدیث را بین الغی و دروغ محض بودن آن را آشکار می‌کند، نسبت داده شدن این روایت به امام صادق (علیه السلام) است.

افزون بر این، همان‌گونه که استاد علامه طباطبایی فرموده‌اند، برخی از آنان زمان داستان مباحله پسری نداشتند. نیز بیش از ۶۰ مفسر اهل سنت معتزلی و اشعری، حتی متعصبان اهل سنت پذیرفته‌اند که آیه مباحله بیانگر فضیلت ویژه اهل بیت (علیهم السلام) است.

در روایاتی که به آیه «مباحله» برای فضیلت اهل بیت (علیهم السلام) استدلال شده، بر این مطلب تکیه شده است که تنها همین پنج نفر در مباحله حضور داشته‌اند.^۱

مراجعه به دو دسته مرجع روایی المنار

المنار در ذکر نام همراهان پیامبر به دو دسته روایت متعارض اشاره می‌کند. روایت مسلم و ترمذی که علی و فاطمه و فرزندانشان را به عنوان همراهان پیامبر معرفی می‌کنند و روایت ابن عساکر که همراهان پیامبر را ابوبکر و عمر و عثمان و علی و فرزندان آنان نام می‌برد.

صحیح مسلم (۲۶۱ ه.ق) روایت را بدین گونه نقل می‌کند:

«۳۲ - (۲۴۰۴) حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ، وَمُحَمَّدُ بْنُ عَبَّادٍ - وَتَقَارَبَا فِي اللَّفْظِ - قَالَ: حَدَّثَنَا حَاتِمٌ وَهُوَ ابْنُ إِسْمَاعِيلَ - عَنْ بُكَيْرِ بْنِ مِسْمَارٍ، عَنْ عَامِرِ بْنِ سَعْدِ بْنِ أَبِي وَقَّاصٍ، عَنْ أَبِيهِ، قَالَ: أَمَرَ مُعَاوِيَةُ بْنُ أَبِي سُفْيَانَ سَعْدًا فَقَالَ: مَا مَنَعَكَ أَنْ تَسُبَّ أَبَا التُّرَابِ؟ فَقَالَ: أَمَّا مَا ذَكَرْتُ ثَلَاثًا قَالَهُنَّ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَلَنْ أُسَبَّهُ، لَأَنْ تَكُونَ

^۱ تسنیم، جلد ۱۴، صفحه ۴۸۳.

لی واحِدَةٌ مِنْهُنَّ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ حُمْرِ النَّعَمِ، سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ لَهُ، خَلْفَهُ فِي بَعْضِ مَغَازِيهِ، فَقَالَ لَهُ عَلِيٌّ: يَا رَسُولَ اللَّهِ خَلَفْتَنِي مَعَ النِّسَاءِ وَالصِّبْيَانِ؟ فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «أَمَا تَرْضَى أَنْ تَكُونَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى؟ إِلَّا أَنَّهُ لَا نُبُوَّةَ بَعْدِي» وَسَمِعْتُهُ يَقُولُ يَوْمَ خَيْبَرَ «لَأُعْطِينَ الرَّأْيَةَ رَجُلًا يُحِبُّ اللَّهُ وَرَسُولَهُ، وَيُحِبُّهُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ» قَالَ فَتَطَاوَلْنَا لَهَا فَقَالَ: «ادْعُوا لِي عَلِيًّا» فَأَتَى بِهِ أَرْمَدًا، فَبَصَقَ فِي عَيْنِهِ وَدَفَعَ الرَّأْيَةَ إِلَيْهِ، فَفَتَحَ اللَّهُ عَلَيْهِ، وَلَمَّا نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ: {فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ} [آل عمران: ٦١] دَعَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَلِيًّا وَفَاطِمَةَ وَحَسَنًا وَحُسَيْنًا فَقَالَ: «اللَّهُمَّ هَؤُلَاءِ أَهْلِي»^١.

این روایت آن چنان معتبر است که ابن حجر (٨٥٢ ه.ق) در کتاب فتح الباری بعد از تذکر نسبت به مراقبت در گفتار و روایت های روافض، برای اعتبار داشتن حدیث «منزلت»، به بیان این حدیث توسط مسلم و ترمذی استناد می کند:

«وَإِسْنَادُهُ قَوِيٌّ وَوَقَعَ فِي رِوَايَةِ عَامِرِ بْنِ سَعْدِ بْنِ أَبِي وَقَاصٍ عِنْدَ مُسْلِمٍ وَالتِّرْمِذِيِّ قَالَ قَالَ مُعَاوِيَةُ لِسَعْدٍ مَا مَنَعَكَ أَنْ تُسَبِّحَ أَبَا تَرَابٍ قَالَ أَمَا مَا ذَكَرْتَ ثَلَاثًا قَالَهُنَّ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَلَنْ أُسَبِّحَهُ فَذَكَرَ هَذَا الْحَدِيثَ وَقَوْلُهُ لَأُعْطِينَ الرَّأْيَةَ رَجُلًا يُحِبُّهُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَقَوْلُهُ لَمَّا نَزَلَتْ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ دَعَا عَلِيًّا وَفَاطِمَةَ وَالْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ فَقَالَ اللَّهُمَّ هَؤُلَاءِ أَهْلِي»^٢.

سنن ترمذی (٢٧٩ ه.ق) نیز این روایت را در چند جا نقل می کند و می گوید: «این حدیث، حسن است و صحیح و غریب».

«٢٩٩٩ - حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ، قَالَ: حَدَّثَنَا حَاتِمُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ، عَنْ بُكَيْرِ بْنِ مِسْمَارٍ، عَنْ عَامِرِ بْنِ سَعْدِ بْنِ أَبِي وَقَاصٍ، عَنْ أَبِيهِ، قَالَ: لَمَّا أَنْزَلَ اللَّهُ هَذِهِ الْآيَةَ: {تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ}، دَعَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَلِيًّا وَفَاطِمَةَ وَحَسَنًا وَحُسَيْنًا، فَقَالَ: اللَّهُمَّ هَؤُلَاءِ أَهْلِي».

هَذَا حَدِيثٌ حَسَنٌ صَحِيحٌ غَرِيبٌ»^٣.

^١ صحیح مسلم، ج ١، ص ١٨٧١.

^٢ فتح الباری، ج ٧، ص ٧٤.

^٣ صحیح ترمذی، ج ٥، ص ٧٥.

صحیح بخاری (۲۵۶ ه.ق) در مورد مباحله و جزئیات آن، تنها به ذکر قصه ی نجران و روایتی در فضیلت ابو عبیده جراح کفایت کرده است و بنابر عهدی که در ابتدای کتاب صحیح گفته است تصمیم داشته فضیلت اهل بیت علیهم اسلام را در اینجا مسکوت بگذارد.

تمام نقل او در مورد مباحله همین چند خط است:

«۴۳۸۰ - حَدَّثَنِي عَبَّاسُ بْنُ [ص: ۱۷۲] الْحُسَيْنِ، حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ آدَمَ، عَنِ إِسْرَائِيلَ، عَنِ أَبِي إِسْحَاقَ، عَنْ صَلَةَ بْنِ زُفَرَ، عَنْ حُدَيْفَةَ، قَالَ: جَاءَ الْعَاقِبُ وَالسَّيِّدُ، صَاحِبَا نَجْرَانَ، إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يُرِيدَانِ أَنْ يُلَاعِنَاهُ، قَالَ: فَقَالَ أَحَدُهُمَا لِصَاحِبِهِ: لَا تَفْعَلْ، فَوَاللَّهِ لَئِنْ كَانَ نَبِيًّا فَلَا عَنَّا لَا نُفْلِحُ نَحْنُ، وَلَا عَقِبْنَا مِنْ بَعْدِنَا، قَالَا: إِنَّا نُعْطِيكَ مَا سَأَلْتَنَا، وَابْعَثْ مَعَنَا رَجُلًا أَمِينًا، وَلَا تَبْعَثْ مَعَنَا إِلَّا أَمِينًا. فَقَالَ «لَأَبْعَثَنَّ مَعَكُمْ رَجُلًا أَمِينًا حَقَّ أَمِينٍ»، فَاسْتَشْرَفَ لَهُ أَصْحَابُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَالَ: «قُمْ يَا أَبَا عَبِيدَةَ بْنِ الْجَرَّاحِ» فَلَمَّا قَامَ، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «هَذَا أَمِينٌ هَذِهِ الْأُمَّةُ»^۱.

در بین شارحان بخاری، صاحب منار القاری به نقل از ابن کثیر چنین نوشته است:

«قال ابن کثیر: " فلما أصبح رسول الله - صلى الله عليه وسلم - الغد بعد ما أخبرهم الخبر أقبل مشتملاً على الحسن والحسين في خميل له، وفاطمة تمشي عند ظهره للملاعنة فقال شرحبيل لصاحبه: لئن كان هذا الرجل نبياً مرسلًا فلا عناه لا يبقى على وجه الأرض منا شعر ولا ظفر إلا هلك. فقال له صاحبه: فما الرأي يا أبا مريم؟ فقال: رأيي أن أحكمه فإني أرى رجلاً لا يحكم شططاً أبداً، فتلقى شرحبيل رسول الله - صلى الله عليه وسلم - فقال: إني قد رأيت خيراً من ملاعنتك، فقال: وما هو؟ فقال: نحكمك اليوم إلى الليل وليتلك إلى الصباح، فما حكمت بيننا فهو جائز "»^۲

بنابراین برخلاف ادعای المنار، این روایات نه تنها برگرفته از سخنان شیعیان نیست، بلکه توسط دانشمندان آگاهی که هم حدیث شناس بوده اند و هم مانند ابن حجر دقت داشته اند که مبادا چیزی از روایت های شیعه در

^۱ صحیح بخاری، ج ۵، ص ۱۷۱.

^۲ منار القاری شرح مختصر صحیح البخاری، ج ۴، ص ۳۸۱.

بیان آنها اثر کند، نقل شده است. روایاتی که به صراحت، نام اهل بیت به عنوان همراهان پیامبر در جریان مباحثه بیان می شود.

اما روایتی که صاحب المنار از ابن عساکر (۵۷۱ ه.ق) نقل می کند و هر دو سعی دارند آن را با انتساب به امام صادق علیه السلام نزدیکتر به واقع نشان دهند، روایتی است که در هیچ کدام از کتب روایی اهل سنت سند محکمی برای آن نیست مگر سندی که خود ابن عساکر نقل می کند.

« [۷۹۶۳] أخبرنا أبو عبد الله محمد بن إبراهيم أنبأ أبو الفضل بن الكريدي أنبأنا أبو الحسن العتيقي أنا أبو الحسن الدارقطني أنا أبو الحسين أحمد بن قاج أنا محمد بن جرير الطبري إملاء أنا سعيد بن عنبسة الرازي أنا الهيثم بن عدي قال سمعت جعفر بن محمد عن أبيه في هذه الآية " تعالوا ندع أبناءنا وأبناءكم ونساءنا ونساءكم وأنفسنا وأنفسكم " (۳) قال فجاء بأبي بكر وولده وبعمرو وولده وبعثمان وولده وبعلی وولده»^۱

در جامع الاحادیث سیوطی (۹۱۱ ه.ق)^۲ این روایت به عنوان مراسیل (روایت های مرسل) ابی جعفر محمد بن علی بن الحسین آمده که سند او نیز همان ابن عساکر است.^۳

سپس برخی از مفسرین مانند سیوطی در تفسیر درالمنثور^۴، مراغی (۱۹۴۵م) در تفسیرش^۵ و دیگران^۱ این روایت را با عبارت یکسان «وَأَخْرَجَ ابْنُ عَسَاكِرٍ عَنِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ...» از ابن عساکر نقل کرده اند.

^۱ تاریخ دمشق ابن عساکر، ج ۳۹، ص ۱۷۷.

^۲ عبدالرحمن بن الکنال ابی بکر بن محمد سابق الدین الخضیری الأسیوطی (۸۴۹ در قاهره - ۹۱۱ ه. ق) مشهور به جلال الدین سیوطی و ابن کتب (فرزند کتاب ها).

^۳ ۴۳۹۵۱ - عن جعفر بن محمد عن أبيه: في هذه الآية {تعالوا ندع أبناءنا وأبناءكم ونساءنا ونساءكم وأنفسنا وأنفسكم} قال فجاء بأبي بكر وولده وبعمرو وولده وبعثمان وولده وبعلی وولده (ابن عساکر) [کنز العمال ۴۳۰۶]. جامع الاحادیث ج ۴۰، ص ۳۸۳.

کنز العمال نیز این روایت را بعداً آورده است:

۴۳۰۶ - عن جعفر بن محمد عن أبيه في هذه الآية: {تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ} قال: "فجاء بأبي بكر وولده وبعمرو وولده وبعثمان وولده، وبعلی وولده". "کر". کنز العمال، ج ۲، ص ۳۷۹. (در مورد کنز العمال بدانید: «کنز العمال فی سنن الاقوال و الافعال کتابی روایی از علاء الدین علی بن حسام معروف به متقی هندی (م ۹۷۵ یا ۹۷۷ ه) است که از گردآوری و تنظیم روایات سه کتاب الجامع الکبیر، الجامع الصغیر و زوائد الجامع الصغیر اثر جلال الدین سیوطی بوجود آمده و در ۱۸ جلد منتشر شده است.» (علی نصیری - آشنایی با علوم حدیث، ص ۱۶۱))

^۴ درالمنثور، ج ۲، ص ۲۳۳.

^۵ تفسیر مراغی، ج ۳، ص ۱۷۵.

آلوسی (۱۲۷۰ ه.ق) هر دو روایت مختلف را در تفسیرش می آورد. روایت اول را از صحیح مسلم و ترمذی نقل می کند و آن را مشهور و مورد اعتماد محدثین می شمارد و روایت ابن عساکر را خلاف نظر جمهور معرفی می کند.

«و قد أخرج مسلم، و الترمذی، و غیرهما عن سعد بن أبی وقاص قال: «لما نزلت هذه الآية فقلُّ تعالوا ندعُ إلخ دعا رسول الله صلى الله تعالى عليه و سلم عليا، و فاطمة، و حسنا، و حسينا فقال: اللهم هؤلاء أهلي»

و هذا الذى ذكرناه من دعائه صلى الله تعالى عليه و سلم هؤلاء الأربعة المتناسبة رضى الله تعالى عنهم هو المشهور المعول عليه لدى المحدثين. وأخرج ابن عساکر عن جعفر بن محمد عن أبيه رضى الله تعالى عنهم «أنه لما نزلت هذه الآية جاء بأبى بكر، و ولده، و بعمر، و ولده، و بعثمان، و ولده، و بعلی، و ولده» و هذا خلاف ما رواه الجمهور»^۱.

علی احمدی میانجی-نویسنده کتاب مکاتیب الرسول- بعد از نقل مصادر فراوان از اهل سنت که دلالت بر حضور اهل بیت علیهم السلام در صحنه مباحله حکایت می کنند، روایت ابن عساکر را اینگونه مورد انتقاد قرار می دهد:

«نزعة عصبية:

دعانا إلى ذکر مصادر تلك المكرمة مع أنه خارج عن وضع الكتاب ما تضمنه بعض كتب أهل السنة من إنكارها أو تحريفها، راجع السيرة الحلبية.

تراه ضاربا عن الحق صفحا و كاتما لمكرمة أهل البيت (عليهم السلام) بايجاد التريديد و الشك فيها، فإنه بعد أن نقل: أنهم تشاوروا فيما بينهم أو مع بنى قريظة فلم يحضروا للمباهلة رأسا، و معناه إنكار قصة المباهلة و خروج رسول الله (صلى الله عليه و آله) مع أهله (علی و فاطمة و الحسن و الحسين (عليهم السلام)) قال: و فى لفظ-

^۱ فتح البيان فى مقاصد القرآن، ج ۲، ص ۲۵۶ و فتح القدير شوکانی، ج ۱، ص ۳۹۹.

^۲ روح المعانى فى تفسير القرآن العظيم، ج ۲، ص ۱۸۲.

إيذانا للتقليل و التحقير - أنهم وادعوه على الغد فلما أصبح و معه حسن و حسين و فاطمة و على... ثم قال: و عن عمر (رضى الله عنه) أنه قال للنبي (صلى الله عليه و سلم): لو لا عنتهم بيد من كنت تأخذ؟ قال: آخذ بيد على و فاطمة و الحسن و الحسين و عائشة و حفصة. و هذا أى: زيادة عائشة و حفصة يدل عليه قوله تعالى: و نساءنا و نساءكم.

مال الحلبي إلى اختيار ما نقله أولا و روجه على هذه الرواية المتواترة الثابتة القطعية، ثم جاء بعده ابن كثير فى البداية و النهاية فذكر المكرمة و حذف عليا (عليه السلام)، و أعجب من ذلك كله ما أخرجه السيوطى فى تفسير الآيه المباركة عن ابن عساکر عن الصادق (عليه السلام) عن أبيه (عليه السلام) فى هذه الآيه: تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَ أَبْنَاءَكُمْ قَالَ:

" فجاء بأبى بكر و ولده و بعمر و ولده و بعثمان و ولده و بعلى و ولده " و راجع سيرة دحلان أيضا).

و أعجب من ذلك كله ما فى المنار ناقلا عن استاذہ: " أن الروايات متفقة على أن النبي (صلى الله عليه و سلم) اختار للمباهلة عليا و فاطمة و ولديهما، و يحملون كلمة " نساءنا " على فاطمة و كلمة " أنفسنا " على على فقط، و مصادر هذه الروايات الشيعة، و مقصدهم منها معروف، و قد اجتهدوا فى ترويجها ما استطاعوا حتى راجت على كثير من أهل السنة) راجع ٣٢٢: ٣) ثم أخذ فى الاشكال على الحديث لفظا و معنى.

و نقل العلامة الطباطبائى رضوان الله عليه فى تفسيره القيم الميزان ٢٥٧: ٣ كلامه و أوضح فسادہ قائلا: " و هذا الكلام و أحسب أن الناظر فيه يكاد يتهمنا فى نسبته إلى مثله، و اللبيب لا يرضى بإيداعه و أمثاله فى الزبر العلمية إنما أوردناه على وهنه و سقوطه ليعلم أن النزعة و العصبية إلى أين تورد صاحبها من سقوط الفهم و رداءة النظر، فيهدم كل ما بنى عليه، و يبنى كل ما هدمه، و لا يبالي، و لأن الشر يجب أن يعلم ليجتنب عنه " (ثم أخذ فى جوابه فراجع).^١

^١ احمدى ميانجى، على، مكاتيب الرسول صلى الله عليه و آله و سلم، ج ٢، ص: ٥٠٦ - ٥٠٧.

نتیجه

در مورد همراهان پیامبر در جریان مباحله دو دسته روایت توسط المنار نقل شده است. اما لازم است این روایات در سه دسته مورد بررسی قرار بگیرند:

الف: روایاتی که ذکر همراهان پیامبر را مسکوت گذاشته اند (مانند صحیح بخاری) یا تنها نام امام علی علیه السلام را نیاورده اند (مانند درالمنثور)^۱.

ب: روایاتی که همراهان پیامبر را امام علی و حضرت فاطمه و امام حسن و امام حسین علیهم السلام ذکر می کند. (مانند صحیح مسلم و ترمذی)

ج: روایاتی که از ابوبکر و عمر و عثمان و علی و فرزندانشان به عنوان همراهان پیامبر در مباحله یاد می کند. (تاریخ دمشق ابن عساکر)

احتمال جمع روایات گروه «ب و ج» به این صورت که شاید همه این افراد - اعم از اصحاب کساء و دیگران - در مباحله حاضر بوده اند باطل است.

زیرا اولاً روایات دال بر حضور سه خلیفه و فرزندانشان حتی از جانب خود مفسران و محدثین اهل سنت مورد خدشه است.

ثانیاً: اگر به واقع غیر از امام علی و همسر و فرزندان، دیگران نیز در جریان حاضر بودند، سعد ابی وقاص این را به عنوان فضیلت خاص برای امام علی علیه السلام نقل نمی کرد و نقل او مورد انتقاد راویان قرار می گرفت. و نیز متعصبانی چون بخاری و برخی کتب فضائل، قطعاً به صورت مفصلی بر این حضور تأکید می کردند و در ذکر نام حاضران کوتاهی نمی کردند.

نویسنده ی «دلائل الصدق لنهج الحق» حضور سه خلیفه اول و فرزندانشان در مباحله را سخن مسخره ای نامیده است که اگر به واقع در خارج تحقیقی داشت، کتب را مملو از آن می کردند.^۱

^۱ روایت درالمنثور، ج ۲، ص ۲۲۹-۲۳۰ که نام فاطمه و حسنین علیهم السلام آمده است اما اشاره ای به امام علی علیه السلام نشده است.

ثالثاً: بنا بر قول علامه طباطبائی برخی خلفاء در زمان مباهله فرزندی نداشتند.

استاد جوادی آملی می فرماید:

«... همان گونه که استاد علامه طباطبائی فرموده‌اند، برخی از آنان زمان داستان مباهله پسری نداشتند.^۲ نیز بیش از ۶۰ مفسر اهل سنت معتزلی و اشعری، حتی متعصبان اهل سنت پذیرفته‌اند که آیه مباهله بیانگر فضیلت ویژه اهل بیت (علیهم السلام) است.^۳»

در روایاتی که به آیه «مباهله» برای فضیلت اهل بیت (علیهم السلام) استدلال شده، بر این مطلب تکیه شده است که تنها همین پنج نفر در مباهله حضور داشته‌اند.^۴

پس تنها احتمال صحیحی که باقی می ماند همان دیدگاه تفسیر تسنیم است که تنها همراهان پیامبر در مباهله از بین مؤمنان، امام علی و حضرت زهرا و فرزندانشان (علیهم السلام) بوده اند.

^۱.... إذ لو صحَّ هذا لملاً القوم به الطوامیر، و لما خفی أمره علیهم حتی یظهره الإمام جعفر بن محمد علیهما السلام، و لكانت رواية عائشة له أقرب إلى فخرها من ذکر تقبیل النبی صلی الله علیه و آله و سلم إياها، و مسابقتها معها، و لعبها بالبنات فی بیته، و غناء الجواری لها بحضرتها، و وضع خدّها علی خدّه بمنظر الأجانب و هی تنظر إلى لعب الحبشة ..

إلی غیر ذلك من مفاخرها!!

و ما أدری أی ولد خلفائهم یصلح للمباهلة به؟! و

أعبد الرحمن بن أبی بکر، أم عبید الله بن عمر، الذی قتل نفساً بغير نفس، و حارب الله و رسوله بحرب أمير المؤمنين بصفین؟! و

أم من تظاهرتا علی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم، و التی حاربت إمام زمانها، و لم تقرّ فی بیتها، و شتت أمر المسلمین، و قتلت الآلاف العديدة منهم؟! و

أم غیرهم من أولادهم، کعبد الرحمن و عاصم ابنی عمر بن الخطاب، اللذین شربا الخمر، کما ذکره فی العقد الفرید، فی أواخر الجزء السادس [۲۸۳/۵]، تحت عنوان: «من حدّ من الأشراف فی الخمر و شهّر بها»، و ذکر معها أخاهما عبید الله؟! و

و یا عجبا ما اکتفی هذا الراوی بالكذب حتی نسبه إلى جعفر الصادق و أبیه. (دلائل الصدق لنهج الحق؛ ج ۴؛ ص ۴۰۸).

^۲ المیزان، ج ۳، ص ۲۸۰ - ۲۸۱.

^۳ أحقاق الحق مرحوم قاضی نور الله شوشتری، ج ۳، پاورقی صفحه ۴۶ - ۶۲. برخی از کتاب‌هایی که داستان مباهله را ذکر کرده‌اند عبارت‌اند از: صحیح مسلم، مج ۴، ج ۷، ص ۱۲۰؛ مسند احمد، ج ۳، ص ۱۶۰؛ جامع البیان، ج ۳، ص ۳۸۳ - ۳۸۴؛ التفسیر الکبیر، مج ۴، ج ۸، ص ۸۸ - ۸۹؛ روح المعانی، ج ۳، ص ۳۰۱؛ الکشاف، ج ۱، ص ۳۴۸ - ۳۶۹؛ الجامع لاحکام القرآن، مج ۲، ج ۴، ص ۹۸. (پاورقی تسنیم، ج ۱۴، ص ۴۸۶)

^۴ تسنیم، ج ۱۴، ص ۴۸۵.

۲. اثبات فضیلت برای حسنین (علیهما السلام) با واژه ی «ابناءنا».

«ابن» لغتی عربی است به معنای «ولد» (فرزند) که از ماده «بنو» گرفته شده است. جمع آن به دو صورت گفته شده است: ابناء و بنون. دلیل اینکه به او ابن می گویند، چون گویا بنا شده و ساخته شده توسط پدر (اب) است.^۱

در ادبیات رایج عرب، این لفظ با اضافه شدن به کلمات دیگر می تواند متضمن معانی جدیدی باشد.^۲

آنچه ضرورت دارد در اینجا مورد بحث قرار گیرد، دو مطلب است:

۱. اطلاق کلمه «ابن» بر فرزندان دختری در زبان عرب.

۲. حضور حسنین علیهما السلام در جریان مباحله.

مطلب دوم در قسمت بررسی حضور اهل بیت علیهم السلام در مباحله مورد بررسی قرار گرفت و معلوم شد که امام حسن و امام حسین (علیهما السلام) در حالی که کودکانی با سن کمتر از ده سال بودند، در جریان مباحله حاضر شدند.^۳

استاد جوادی آملی در استدلال بر اطلاق کلمه «ابن» بر فرزندان دختری و پسری، به بیان خود دانشمندان اهل سنت متمسک می شوند:

۱. فخر رازی: «فخر رازی نیز ذیل آیه مباحله می گوید: به دلالت این آیه، فرزند دختری هر کس فرزند

اوست و پسران حضرت زهرا (علیها السلام) پسران رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هستند، و آیه

(وَمِنْ ذُرِّيَّتِهِ دَاوُدَ وَسُلَيْمَانَ وَأَيُّوبَ وَيُوسُفَ وَمُوسَى وَهَارُونَ وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ وَزَكَرِيَّا وَيَحْيَى

^۱ و الابن، بالكسر؛ و الولد. سُمِّيَ به لكونه بناء للأب، فإن الأب هو الذي بناءً وجعله الله بناءً في إيجاده؛... تاج العروس؛ ج ۱۹؛ ص ۲۲۴ و

^۲ فيقال للمسافر: ابن السبيل، و ابن ليل لصاحب السرى، و ابن عمل لصاحب العمل الجاد فيه، و ابن مدينة إذا كان عالماً بها. التحقيق في كلمات القرآن الكريم؛ ج ۱؛ ص ۳۶۸.

^۳ جریان مباحله در سال نهم یا دهم هجرت اتفاق افتاده است و امام حسن علیه السلام متولد سال سوم هجرت و برادرشان امام حسین علیه السلام متولد سال چهارم هجرت هستند.

وعیسی وِإِلْيَاسَ كُلُّ مِنَ الصَّالِحِينَ) دلالت دارد که حضرت مسیح از فرزندان حضرت ابراهیم(علیه السلام) است، با اینکه عیسی(علیه السلام) از راه مادر ذریه حضرت ابراهیم(علیه السلام) شمرده می‌شود». (پایان ترجمه تسنیم از سخن فخررازی).^۱

سپس در متن کتاب تسنیم، فرعی بر این سخن فخررازی آورده می‌شود که:

«ذریه» یعنی فرزند؛ چه با واسطه یا بی‌واسطه. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نیز که خود مبین و مفسر قرآن کریم است، امام حسن و امام حسین(علیهما السلام) را بدان جهت که مصداق (أبناءنا) بودند، در مباحث مشارکت داد. بر همین اساس، در وصیت و وقف، فرزندان دختری نیز سهیم‌اند، مگر آنکه قرینه صارفه‌ای بر نفی آن باشد؛ حتی در سهم سادات نیز عده‌ای از فقهای امامیه به یکسان بودن نوه پسری و دختری فتوا داده‌اند، هرچند مشهور بین فقها اختصاص سهم سادات به نوه پسری است، زیرا با وجود دلیل خاص نمی‌توان به اطلاق و عموم تمسک کرد.^۲

نکته قابل توجه در سخن فخر رازی-که تسنیم نیز گویا به آن دقت نکرده و یا آن را مسکوت نهاده است- این است که، لفظ استفاده شده در آیه ۸۵ سوره انعام «ذریه» است و نه «ابن». و کسی در شمول لفظ ذریه بر فرزندان به طور با واسطه یا بدون واسطه، و چه پسری یا دختری اختلافی ندارد. علاوه بر اینکه ممکن است کسی اشکال کند که:

اولاً: آیه ۸۳ تا ۸۷ سوره انعام به این صورت است: « وَ تِلْكَ حُجَّتُنَا آتَيْنَاهَا إِبْرَاهِيمَ عَلَى قَوْمِهِ نَرْفَعُ دَرَجَاتٍ مِّنْ نَّشَأٍ إِنَّ رَبَّكَ حَكِيمٌ عَلِيمٌ (۸۳) وَ وَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَ يَعْقُوبَ كُلًّا هَدَيْنَا وَ نوحًا هَدَيْنَا مِنْ قَبْلُ وَ مِنْ ذُرِّيَّتِهِ دَاوُدَ وَ سُلَيْمَانَ وَ أَيُّوبَ وَ يُوسُفَ وَ مُوسَى وَ هَارُونَ وَ كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ (۸۴) وَ زَكَرِيَّا وَ

^۱ المسألة الرابعة: هذه الآية دالة على أن الحسن و الحسين عليهما السلام كانا ابني رسول الله صلى الله عليه و سلم، وعد أن يدعو أبناءه، فدعا الحسن و الحسين، فوجب أن يكونا ابنيه، و مما يؤكد هذا قوله تعالى في سورة الأنعام وَ مِنْ ذُرِّيَّتِهِ دَاوُدَ وَ سُلَيْمَانَ [الأنعام: ۸۴] إلى قوله وَ زَكَرِيَّا وَ يَحْيَى وَ عِيسَى [الأنعام: ۸۵] و معلوم أن عيسى عليه السلام إنما انتسب إلى إبراهيم عليه السلام بالأم لا بالأب، فثبت أن ابن بنت قد يسمى ابناً و الله أعلم. مفاتيح الغيب، ج ۸، ص ۲۴۸.

^۲ تسنیم، ج ۱۴، ص ۴۴۵.

يَحْيَىٰ وَ عِيسَىٰ وَ اِلْيَاسَ كُلٌّ مِّنَ الصَّالِحِينَ (٨٥) وَ اِسْمَاعِيلَ وَ الْيَسَعَ وَ يُونُسَ وَ لُوطًا وَ كَلًّا فَضَلْنَا عَلٰى
الْعَالَمِينَ (٨٦) وَ مِنْ اَبَائِهِمْ وَ ذُرِّيَّاتِهِمْ وَ اِخْوَانِهِمْ وَ اجْتَبَيْنَاهُمْ وَ هَدَيْنَاهُمْ اِلَىٰ صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ (٨٧)».

در مورد مرجع ضمیر «ذریته» بین مفسرین اختلاف است، برخی مرجع آن را حضرت نوح و برخی حضرت ابراهیم (علیهما السلام) می دانند. پس این استناد، بناگذاری بر مطلبی است که خود مشکوک است و لوازمش را نیز مشکوک و سست می کند.

تفسیر نمونه در مورد این اختلاف می نویسد: «در اینکه ضمیر من ذریته (از دودمان او) به چه کسی بر می گردد؟ به ابراهیم یا نوح؟ در میان مفسران گفتگوی زیادی است، ولی غالب مفسران آن را به ابراهیم باز گردانیده اند و ظاهراً نباید تردید داشت که مرجع ضمیر ابراهیم است، زیرا بحث آیه درباره مواهب خدا نسبت به ابراهیم می باشد، نه درباره نوح پیغمبر، به علاوه از روایات متعددی که بعداً نقل خواهیم کرد این موضوع نیز استفاده می شود.

تنها مطلبی که سبب شده بعضی از مفسران ضمیر را به نوح باز گردانند ذکر نام "یونس" و "لوط" در آیات بعد است، زیرا مشهور در تواریخ آن است که "یونس" از فرزندان ابراهیم نبوده، و "لوط" هم برادرزاده یا خواهرزاده ابراهیم است.

ولی در مورد "یونس"، مورخان اتفاق نظر ندارند، بعضی او را از دودمان ابراهیم دانسته اند^۱ و بعضی او را از پیامبران بنی اسرائیل شمرده اند.^۲

به علاوه مورخان معمولاً نسب را از طرف پدر حفظ می کنند، چه مانعی دارد که یونس همانند عیسی که نامش را نیز در آیات فوق می خوانیم از طرف مادر، به ابراهیم منتهی شود.

^۱ تفسیر آلوسی جلد ۷ صفحه ۱۸۴.

^۲ دائرة المعارف فرید وجدی جلد دهم صفحه ۱۰۵۵ (ذیل ماده یونس).

و اما لوط گرچه فرزند ابراهیم نبود ولی از خاندان و دودمان او بود و همانطور که در لغت عرب گاهی به عمو، "اب" گفته می‌شود، به برادرزاده یا خواهرزاده نیز "ذریه" و فرزند اطلاق می‌گردد، و به این ترتیب نمی‌توانیم دست از ظاهر آیات که درباره ابراهیم است برداریم و ضمیر را به نوح که در اینجا موضوع سخن نیست باز گردانیم.^۱

بنابراین استناد به آیه سوره انعام برای اثبات شمول ابن نسبت به فرزندان دختری، استناد بر یک مطلب اختلافی است.

ثانیا: با فرض اینکه مرجع ضمیر «ذریته» به حضرت ابراهیم برگردد، باز هم استدلال ناتمام است. زیرا چه بسا آیه ۸۵ انعام «وَ زَكَرِيَّا وَ يَحْيَى وَ عِيسَى وَ اِلْيَاسَ كُلٌّ مِّنَ الصَّالِحِينَ» خود جمله ای مستأنفه باشد که می‌خواهد این پیامبران را به عنوان صالحین معرفی کند و هیچ نگاهی به ذریه بودن آنان نسبت به ابراهیم یا نوح علیهما السلام نداشته باشد.

نتیجه

هر چند بدون شک، مراد از «ابناء» در آیه مباحله براساس لغت عرب و شأن نزول مورد اتفاق، حسنین علیهما السلام می‌باشند، اما با وجود اشکالات مطرح شده، استناد بر آیه ۸۵ سوره انعام-چه به عنوان دلیل و چه به عنوان مؤید-خارج از بحث است.

نکته: ۱. لازم به ذکر است که در روایاتی از ائمه علیهم السلام، آیه ۸۵ عطف بر آیه قبل شده است که در صورت اثبات صحت این روایات و مناظرات، بحث مسیر دیگری پیدا خواهد کرد.^۲

۲. شاید خود فخررازی نیز متوجه اشکالات وارد بر استدلالش بوده است. زیرا در آخر برداشتش از آیه که به عنوان نکته سوم ذکر کرده است، می‌گوید: «... و معلوم أن عیسی علیه السلام إنما انتسب إلى ابراهیم علیه السلام بالأم لا بالأب، فثبت أن ابن البنت قد یسمى ابناً و الله أعلم».^۱

^۱ تفسیر نمونه، ج ۵، ص: ۳۲۶ و ۳۲۵.

^۲ تحلیل این نکته که روایت مذکور در مقام برهان بوده اند و یا جدل، خود جای بررسی مبنائی و موردی دارد.

۲. قرطبی: «قرطبی، «ابن» را شامل فرزندان دختری می‌داند؛ به همان دلیل که رسول خداصلی الله علیه و آله و سلم برای تحقق (نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ) حسن و حسین و فاطمه و علی (علیهم‌السلام) را برای مباحله با خود همراه کرد.

وی سپس می‌گوید: بسیاری از علما گفته‌اند: اینکه در داستان مباحله رسول خداصلی الله علیه و آله و سلم حسن و حسین (علیهم‌السلام) را «ابن» نامیده است یا در خصوص امام حسن (علیه‌السلام) فرموده است: إِنَّ ابْنِي هَذَا سَيِّدٌ، ویژه حسن و حسین است، زیرا آن حضرت فرمود: كُلُّ سَبَبٍ وَ نَسَبٍ يَنْقَطِعُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِلَّا سَبَبِي وَ نَسَبِي وَ بَرَهْمِينَ اسَاسَ شَافِعِيَّةٍ گفته‌اند که اگر کسی وصیت کند که مقداری از مال او را به فرزندش بدهند ولی فرزند بلا فصل نداشته باشد، به نوه دختری چیزی نمی‌رسد».^{۳۲}

تفسیر تسنیم در متن کتاب، در نکته آخر - که تقلی از شافعی است - و همچنین در پاورقی سخن قرطبی را تنها با یک عبارت مورد نقد قرار داده «البته چنین اجتهادی در مقابل نص است».^۴

دلیل ایشان بر اجتهاد در مقابل نص بودن بیان قرطبی این است که: «این سخن از همان رسوبات جاهلی سرچشمه می‌گیرد که می‌گفتند: بنونا بنو آبائنا و بناتنا بنوهنّ أبناء الرجال الأبعاد [این] نیز اجتهادی است در برابر نصّ، زیرا کلمه «ابن» هم در لغت و هم در اصطلاح به معنای فرزند است؛ چه با واسطه یا بی‌واسطه و همچنین اعمّ از پسری یا دختری است».^۵

^۱ مفاتیح الغیب، ج ۸، ص ۲۴۸.

^۲ تسنیم، ج ۱۴، ص ۴۵۵.

^۳ نقل مستقیم سخن قرطبی: «الثالثة - قال كثير من العلماء: إن قوله عليه السلام في الحسن و - الحسين لما باهل " نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَ - أَبْنَاءَكُمْ " و - قوله في الحسن: (إن ابني هذا سيد) مخصوص بالحسن و - الحسين أن يسميا ابني النبي صلى الله عليه و - سلم دون غيرهما، لقوله عليه السلام: (كل سبب و - نسب ينقطع يوم القيامة إلا نسبي و - سببي) و - لهذا قال بعض أصحاب الشافعي فيمن أوصى لولد فلان و - لم يكن له ولد لصلبه وله ولد ابن و - ولد ابنة: إن الوصية لولد الابن دون ولد الابنة، و - هو قول الشافعي. و - سيأتي لهذا مزيد بيان في " الانعام و - الزخرف " إن شاء الله تعالى». الجامع لأحكام القرآن، ج ۴، ص ۱۰۴ و ۱۰۵.

^۴ تسنیم، ج ۱۴، ص ۴۵۶.

^۵ همان.

المنار برای «ندع ابناؤنا» دو احتمال می آورد:

«وَفِي قَوْلِهِ: نَدَعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ إِلَيْهِ وَجْهَانِ:

أَحَدُهُمَا: أَنْ كُلَّ فَرِيقٍ يَدْعُو الْآخَرَ، فَانْتُمْ تَدْعُونَ أَبْنَاءَنَا وَنَحْنُ نَدْعُو أَبْنَاءَكُمْ، وَهَكَذَا الْبَاقِي.

وَتَانِيهِمَا: أَنْ كُلَّ فَرِيقٍ يَدْعُو أَهْلَهُ، فَتَحْنُ الْمُسْلِمِينَ نَدْعُو أَبْنَاءَنَا وَنِسَاءَنَا وَأَنْفُسَنَا وَأَنْتُمْ كَذَلِكَ، وَلَا إِشْكَالَ فِي وَجْهِ
مِنْ وَجْهَيْ التَّوْزِيعِ فِي دَعْوَةِ الْأَنْفُسِ، وَإِنَّمَا الْإِشْكَالُ فِيهِ عَلَى قَوْلِ الشَّيْبَعِيِّ وَمَنْ شَاءَ يَعْطِيهِمْ عَلَى الْقَوْلِ بِالتَّخْصِيسِ»^۱

این دو احتمال عبارتند از:

اول اینکه هر گروهی، گروه مقابل خود را فراخواند، شما فرزندان ما را و ما فرزندان شما را فرا بخوانیم.... یا
اینکه هر گروهی، خویشان خودش را بیاورد.

او هر دو احتمال را می پذیرد و تنها نکته ی قابل بحث در اینجا را سخن مربوط به شیعه در تخصیص «انفسنا»
به فرد می داند. (بعدا بحث می شود).

رشیدرضا، «ابناؤنا» را فرزندان همه مؤمنین می داند و از تخصیص آن به حسنین (علیها السلام) دوری می کند.

این مطلب را می توان از دو عبارت او برداشت کرد:

اول: او بعد از اشاره به روایت ابن عساکر که همراهان پیامبر را ابوبکر و عمر و عثمان و علی و فرزندانشان
معرفی می کند، می گوید: «وَالظَّاهِرُ أَنَّ الْكَلَامَ فِي جَمَاعَةِ الْمُؤْمِنِينَ»^۲ (ظاهر این است که منظور از «ابناؤنا و نساءنا
و انفسنا» جمعیت مؤمنان است).

دوم: عبارت «ثُمَّ إِنَّ وَفَدَ نَجْرَانَ الَّذِينَ قَالُوا: إِنَّ الْآيَةَ نَزَلَتْ فِيهِمْ لَمْ يَكُنْ مَعَهُمْ نِسَاءُهُمْ وَأَوْلَادُهُمْ، وَكُلُّ مَا يُفْهَمُ مِنْ
الْآيَةِ أَمْرُ النَّبِيِّ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - أَنْ يَدْعُوا الْمُحَاجِّينَ وَالْمُجَادِلِينَ فِي عَيْسَى مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ إِلَى
الْاجْتِمَاعِ رِجَالًا وَنِسَاءً وَأَطْفَالًا، وَيَجْمَعُ هُوَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالًا وَنِسَاءً وَأَطْفَالًا»^۱

^۱ المنار، ج ۳، ص ۲۶۶.

^۲ المنار، ج ۳، ص ۲۶۵.

او در این عبارت می گوید: «اهل نجران به همراه خود زن و فرزندی نیاورده بودند، پس پیامبر خدا تنها آنها را امر کرد که مردان و زن و فرزند خود را بیاورند، و خودش نیز مردان و زنان و کودکان مؤمن را جمع کرد».

استدلال او بر روایت ابن عساکر مردود است که بررسی آن قبلاً گذشت.

اما اینکه او برای اثبات حضور همه مؤمنین در مباحله می خواهد به جمع بودن کلمات آیه استناد کند، سخنی است که با محتوای کلمات خودش تعارض دارد. او با استناد به اینکه اهل نجران زن و فرزندی به همراه خود نداشتند، می پذیرد که آیه تنها به دنبال دعوت و فراخواندن آنها بوده و عدم حضور آنان تأثیری در به هم خوردن مباحله ندارد. با این وجود در مصادیق عبارت «ابناءنا و نساءنا و انفسکم» سعی دارد صیغه جمع بدون مصادیق کثیر نماند تا مبدا انحصار آن در علی و فاطمه و حسنین علیهم السلام موجب بطلان مذهبش شود.

آیت الله جوادی آملی، به صورت جمع آمدن این کلمات را این گونه توضیح می دهند:

«... خداوند در آیه مباحله به حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم امر می کند که «ابناء، نساء و انفس» را بیاورد و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که معصوم است و مبین کلام الهی، در مقام امتثال «ابناء» حسن و حسین (علیهم السلام) و در مقام امتثال «نساء» حضرت فاطمه (علیها السلام) و در مقام امتثال «انفس» حضرت علی (علیه السلام) را با خود برای مباحله بردند و این بدان معناست که اگر یک فرزند داشتید، یک فرزند و اگر دو فرزند یا بیشتر، همه را بیاورید و همین طور است درباره نساء و انفس.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از خانواده خویش همه کسانی را که مشمول «ابناء، نساء و انفس» بودند، در ساحت مباحله مشارکت داد، بنابراین دختری همتای فاطمه (علیها السلام) و نیز کسی که به منزله جان او باشد، جز امیرمؤمنان (علیه السلام) نداشته است».^۲

انواع امر بر جمع و عدم تلازم با حتمیت امتثال خارجی آنها

لازم است در مورد «امر و دستور بر جمع» نکاتی تذکر داده شود تا مانع نتیجه گیری های غلط گردد:

^۱ همان.

^۲ تسنیم، ج ۱۴، ص ۲۷۱.

الف: امرهائی که بر صیغه جمع می روند به دو صورت هستند. گاهی در امر صورت گرفته جزئیات به گونه ای هستند که اگر امتثال نشوند، امر اطاعت نشده است. مانند اینکه فروشنده ای که از بیعش منصرف شده است، به خریدار بگوید: «اجناسی که به تو فروختم برگردان». برگرداندن اجناس وقتی محقق می شود که همه آنها بدون استثناء برگردانده شوند.

اما در جائی که گفته می شود: «لطفاً مدارک علمی خود را تا شنبه تحویل دهید». هر چند امر بر کلمه مدارک که جمع است رفته است، اما با ارائه یک مدرک علمی نیز امر امتثال شده است.

امر الهی در آیه شریفه به آوردن زنان و فرزندان، امری است که با حضور دو فرزند و یک زن نیز امتثال می شد، همان طور که پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) امر الهی را به همین گونه امتثال نمودند.

ب: بین امر و دستوری که از فرد آمر صادر می شود و امتثال آن توسط مخاطب، تلازم به نحو ضرورت علی برقرار نیست که با صدور این امر، امتثال نیز محقق شده باشد. یعنی نمی توان از امر مربوط در آیه، به واقعیت خارجی رسید. امر بیان شده در آیه غیر از اتفاقی است که در مورد آن امر صورت پذیرفته است. به بیان واضح تر؛ وقتی در آیه ای به طور مثال امر می شود که «در راه خدا جهاد کنید» نمی توان استنباط کرد که بعد از این دستور همه ی مسلمانان در جهاد پیش آمده شرکت کرده اند و امر الهی ممثل شده است، بلکه فهم شرکت یا عدم شرکت آنان، بستگی به گزارشات تاریخی و صحت آنان دارد.

المنار در اینجا می خواهد فقط با تحلیل امری که بر جمع رفته است، واقعیتی تاریخی را نادیده بگیرد. در صورتی که کلمات جمع آیه، نه دلالتی بر وحدت و کثرت همراهان پیامبر دارد و نه نشان دهنده آن است که اهل نجران زن و فرزندی با خود داشتند یا نه. اینها مسائلی است که نیاز به منابع و گزارشات جداگانه ی از آیه دارد که آن منابع، عهده دار بیان چنین جزئیاتی می باشند.

ج: امر و دستور در یک تقسیم به امر ارشادی و تکلیفی تقسیم می شود. امر آیه مباهله امری ارشادی بود که به عنوان راه کاری الهی برای احتجاج با مسیحیان توصیه شد، و نه امر تکلیفی (مانند امر به نماز). بنابراین وقتی اهل نجران راضی شدند که جزیه بدهند و از مباهله صرف نظر کردند، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نیز پذیرفتند و مباهله ای صورت نگرفت.

پس آنچه تاریخ به واقع از مباحثه برای ما نقل کرده است، حضور اصحاب کساء به عنوان همراهان پیامبر است که نشان از فضیلت آنان در نزد خداوند و رسولش است. حضوری معنادار که کم رنگ کردن یا نادیده گرفتن آن خود امتحانی برای مدعیان علم و آزادی در اعتقاد است. قرآن کریم می فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالْهُدَىٰ مِنْ بَعْدِ مَا بَيَّنَّاهُ لِلنَّاسِ فِي الْكِتَابِ أُولَٰئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَيَلْعَنُهُمُ اللَّاعِنُونَ»^۱

۳. اثبات فضیلت برای حضرت زهرا سلام الله علیها به عنوان «نساءنا».

المنار از استفاده واژه ی «نساءنا» در آیه شریفه دو برداشت دارد.

یک: دلالت آیه بر حضور زنان در کارهای اجتماعی.

او این مطلب را این گونه توضیح می دهد: «أقول: وفي الآية ما ترى من الحكم بمُشاركة النساء للرجال في الاجتماع للمباراة القومية والمناضلة الدينية، وهو مبني على اعتبار المرأة كالرجل حتى في الأمور العامة إلا ما استثنى منها، ككونها لا تبأشر الحرب بنفسها بل يكون حظها من الجهاد خدمة المحاربين كمداداة الجرحى، وقد علمنا مما تقدم أن الحكمة في الدعوة إلى المباهلة هي إظهار الثقة بالاعتقاد واليقين فيه، فلو لم يعلم الله أن المؤمنات على يقين في اعتقادهن كالمؤمنين لما أشركهن معهم في هذا الحكم، فإين هذا من حال نساءنا اليوم ومن اعتقاد جمهورنا فيما ينبغي أن يكن عليه؟ لا علم لهن بحقائق الدين ولا بما بيننا وبين غيرنا من الخلاف والوفاق، ولا مشاركة للرجال في عمل من الأعمال الدينية ولا الاجتماعية، فهل فرض الإسلام على نساء الأغنياء - لا سيما في المدن - ألا يعرفن غير التطرس والتطرز والتورن وعلى نساء الفقراء - لا سيما في القرى والبوادي - أن يكن كالاتن الحاملة والبقر العاملة؟ وهل حرم على هؤلاء وأولئك علم الدنيا والدين، والاشتراك في شيء من شؤون العالمين؟ كلا بل فسق الرجال عن أمر ربهم، فوضعوا النساء في هذا الموضع بحكم قوتهم، فصغرت نفوسهن، وهزلت آدأهن، وضعفت ديانتهن»^۲

^۱ سوره بقره، آیه ۱۵۹.

خلاصه سخن او این چنین است که: «شما می بینید که در این آیه اشاره ای به حضور زنان در مسائل اجتماعی و دینی شده است. و این بنابر چنین مبنائی است که زنان نیز باید دوشادوش مردان در امور عامه مشارکت داشته باشند. (جز مسائلی مانند جهاد و ... که استثناء شده باشند و نمی توان جز در امور درمان و ... از وجود آنان بهره برد). قبلاً دانستیم که حکمت در دعوت به مباحله، آشکارسازی اعتقاد یقینی پیامبر در مورد گفته هایش بوده است. و اگر خداوند به چنین اعتقادی از سمت زنان مؤمن علم نداشت، آنها را در این دعوت شرکت نمی داد. پس آن را با وضعیت زنان امروزمان و اعتقاد جمهور ما نسبت به آنان مقایسه کنید. آنها علم به مسائل دینی و حقائق آن ندارند و نمی دانند بین ما و دیگر جوامع چه خبر است.... زنان ثروتمند گرفتار لهویات هستند و روستانشین ها مانند حیوانات فقط کار می کنند و می زایند.

آیا این حکم الهی است که علم دین و دنیا بر آنها حرام شده باشد و یا دوری مردان از حکم خداست که زنان را با اتکاء به قوتشان ضعیف نگه داشته اند و باعث خواری آنان و ضعف دینشان شده اند».

این برداشت المنار مورد نقد آیت الله جوادی قرار گرفته است. ایشان می نویسند:

« صاحب المنار همچنین می گوید: از کلمه (نساءنا) استفاده می شود که زن می تواند در مهم ترین مسائل دینی و حکومتی مانند مرد نقش داشته باشد. این سخن نیز صحیح نیست، زیرا لازمش آن است که براساس کلمه (أبناءنا) که شامل پسران خردسال هم می شود، کودکان نیز در مسائل حکومتی نقش داشته باشند. آری کلمه (ونساءنا) دلیلی است بر عظمت مقام حضرت زهرا(علیهاالسلام) که زنان دیگر آن را ندارند. مقام والای زن در مسائل سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و مانند آن را باید از ادله دیگر استفاده کرد»^۱.

به نظر می رسد نقد استاد جوادی آملی بر المنار وارد نیست. با اینکه در میزان حضور زنان و کودکان در امور اجتماعی و نقش هائی که آنان می توانند ایفاء کنند تفاوت هائی وجود دارد، اما به واقع شاید بتوان با توجه به این آیه استنباط کرد که زنان و کودکان نیز باید به گونه ای تربیت شوند که به اندازه خود سهمی در نشان دادن هیمنه دینی و نظام اجتماعی اسلام داشته باشند. پس نمی توان بیان المنار را با این تعبیر رد کرد که: «اگر قرار

^۱ تسنیم، ج ۱۴، ص ۴۵۹.

است زنان در مسائل حکومتی و دینی نقش داشته باشند، باید کودکان نیز بتوانند در مسائل حکومتی نقش داشته باشند».

سخن رشیدرضا اگر تنها ناظر به اصل مشروعیت حضور زنان و اهمیت دادن به آن در نزد افکار مردسالار است سخن حقی به نظر می رسد که آیه نیز با اشاره ضمنی بر آن، ردی بر آن ندارد.

علاوه بر آنکه اگر صاحب المنار بپذیرد که دعوت به حضور زنان مؤمن در جریان مباحله، تنها یک دعوت نیست و اشاره به اعتقاد یقینی این زنان دعوت شده دارد، باید در برابر این نکته نیز خضوع کند که حضور حضرت فاطمه (سلام الله علیها) از بین تمام زنان جامعه اسلامی در این مراسم، خود فضیلتی ممتاز برای دخت گرامی رسول خدا (صلی الله علیه و آله) است.

المنار در ادامه از این موضوع شکوایه می کند که در اثر کوناھی ما در ادای حقوق زنان و تعلیم و تربیت آنان و در اثر نگاه غلط ما به جنس زن، تربیت آنان درست نشد و اکنون برخی افراد به نیت از بین بردن اسلام، زنان و دختران ما را به سمت تعالیمی می برند که در آن خبری از سعادت دینی و اخروی نیست.^۱

دو: عدم دلالت کلمه ی «نساء» بر دختر فرد. او می گوید: افراد عرب زبان هیچ گاه کلمه ی «نساء» را در مورد دخترانشان به کار نمی برند؛ مخصوصا وقتی که فرد همسرانی نیز داشته باشد، پس وقتی بگوید: «نساءنا» قطعا مرادش از زنانمان، همسران اوست نه دخترانش.

«فَإِنَّ كَلِمَةَ نِسَاءِنَا لَا يَقُولُهَا الْعَرَبِيُّ وَيُرِيدُ بِهَا بِنْتَهُ لَا سِيَّمَا إِذَا كَانَ لَهُ أَرْوَاحٌ وَلَا يُفْهَمُ هَذَا مِنْ لُغَتِهِمْ»^۱

^۱ فَسَاءَتْ تَرْبِيَةُ الْبَنِينَ وَالْبَنَاتِ، وَسَرَى الْفَسَادُ الْاجْتِمَاعِيُّ مِنَ الْأَفْرَادِ إِلَى الْجَمَاعَاتِ فَعَمَّ الْأَسْرَ وَالْعَشَائِرَ وَالشُّعُوبَ وَالْقَبَائِلَ، لَبِثَ الْمُسْلِمُونَ عَلَى هَذَا الْجَهْلِ الْفَاضِحِ أَحْقَابًا، حَتَّى قَامَ فِيهِمْ الْيَوْمَ مَنْ يُعِيرُهُمْ بِاخْتِقَارِ النِّسَاءِ وَاسْتِبْعَادِهِنَّ، وَيَطْلُبُونَهُمْ بِتَحْرِيرِهِنَّ وَمُشَارَكَتِهِنَّ فِي الْعِلْمِ وَالْأَدَبِ وَشُنُونِ الْحَيَاةِ، مِنْهُمْ مَنْ يُطَالِبُ بِهَذَا اتِّبَاعًا لِهَدْيِ الْإِسْلَامِ وَمَا جَاءَ بِهِ مِنَ الْإِصْلَاحِ، وَمِنْهُمْ مَنْ يُطَالِبُ بِهِ تَقْلِيدًا لِمَدَنِيَّةِ أَوْرُبَا، وَقَدْ اسْتَحْسِنَتِ الدَّعْوَةُ الْأَوَّلَى بِالْقَوْلِ دُونَ الْعَمَلِ، وَأُجِيبَتِ الدَّعْوَةُ الْأُخْرَى بِالْعَمَلِ عَلَى ذَمِّ الْأَكْثَرِينَ لَهَا بِالْقَوْلِ، فَانْتَشَأَ الْمُسْلِمُونَ يُعَلِّمُونَ بَنَاتَهُمُ الْقِرَاءَةَ وَالْكِتَابَةَ وَبَعْضُ اللُّغَاتِ الْأَوْرُوبِيَّةِ وَالْعَرَفَ بِآلَاتِ اللّٰهُ وَبَعْضُ أَعْمَالِ الْيَدِ كَالْخِيَاطَةِ وَالتَّطْرِيكِ، وَلَكِنَّ هَذَا التَّعْلِيمَ لَا يَصْحُبُهُ شَيْءٌ مِنَ التَّرْبِيَةِ الدِّينِيَّةِ وَلَا مِنْ إِصْلَاحِ الْأَخْلَاقِ وَالْعَادَاتِ بَلْ هُوَ مِنْ عَامِلِ الْإِنْقِلَابِ الْاجْتِمَاعِيِّ الَّذِي تُجْهَلُ عَاقِبَتُهُ. المنار، ج ۳، ص ۲۶۶ و ۲۶۷.

این ادعا در برخی از تفاسیر مورد انتقاد قرار گرفته است.

علامه جوادی در ابتدای بررسی واژه ی «نساءنا» اشاره به معنای صحیح این کلمه در آیه مذکور می کنند. نظر ایشان این است که «نساءنا» در قرآن کاربردهای معنایی متفاوتی دارد که وقتی در مقابل «ابناءنا» قرار بگیرد به معنای مطلق زن و یا به معنای فرزند دختر در برابر فرزند پسر می باشد. آنچه ایشان برای تأیید نظرشان بر آن استدلال می کنند، آیاتی از قرآن کریم در مورد فرزندان بنی اسرائیل است که در آن موارد مانند آیه مورد بحث، دو واژه ی «ابناءنا» و «نساءنا» در عرض هم به کار برده شده اند.

«منظور از (نساءنا) در آیه مورد بحث، زنی است که در عرض فرزند قرار گرفته است نه زن در مقابل شوهر، بنابراین یا مطلق زن مراد است؛ یا خصوص دختر، همان گونه که درباره بنی اسرائیل ستمدیده از آل فرعون می فرماید: (وَإِذْ نَجَّيْنَاكُمْ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَسُومُونَكُمْ سُوءَ الْعَذَابِ يُذَبِّحُونَ أَبْنَاءَكُمْ وَيَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ وَفِي ذَلِكُمْ بَلَاءٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَظِيمٌ). «نساء» در آیه بنی اسرائیل به معنای ازواج نیست تا کسی در آیه مورد بحث، «نساء» را به معنای همسران رسول خداصلی الله علیه و آله و سلم بداند، بلکه نساء در آیه بنی اسرائیل به معنای آن است که فرعون پسران را می کشت و دختران را زنده نگه می داشت».^۲

واژه ی «نساء» حدود پنجاه و نه مرتبه در قرآن کریم به کار رفته است که با توجه به مضمون آیات می تواند دارای این معانی می باشد:

۱. خواهر در مقابل برادر: (يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثِيَيْنِ فَإِنْ كُنَّ نِسَاءً فَوْقَ اثْنَتَيْنِ فَلَهُنَّ ثُلُثَا مَا تَرَكَ) یا (وَإِنْ كَانُوا إِخْوَةً رِجَالًا وَنِسَاءً فَلِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثِيَيْنِ)
۲. زن در برابر شوهر: (يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ ...)
۳. زن در مقابل مرد: (إِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ الرِّجَالَ شَهْوَةً مِنْ دُونِ النِّسَاءِ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ مُسْرِفُونَ) یا (لِلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِمَّا كَتَسَبُوا وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِمَّا كَتَسَبْنَ)

^۱ المنار، ج ۳، ص ۲۶۵.

^۲ تسنیم، ج ۱۴، ص ۴۵۸.

۴. دختر در برابر پسر: (وَإِذْ نَجَّيْنَاكُمْ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَسُومُونَكُمْ سُوءَ الْعَذَابِ يُدَبُّحُونَ أَبْنَاءَكُمْ وَيَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ) که به معنای «یستحیون بناتکم» است، زیرا آل فرعون با زنان سالمند کار نداشتند؛ آنان کودکان پسر را می‌کشتند و کودکان دختر را برای خدمات زنده نگاه می‌داشتند.^۱

بنابراین سخن المنار در مورد اینکه عرب واژه‌ی «نساء» را در مورد بنت (دختر) استفاده نمی‌کند مبنای قرآنی ندارد. علاوه بر اینکه وقتی بر اساس شواهد متعدد، پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) دخترشان را در صحنه‌ی مباحله حاضر کردند، خود نشان می‌دهد که می‌توان «نساء» را در مورد دختر نیز به کار برد.

استاد جوادی آملی در پایان این قسمت، نکته‌ای گفته‌اند که هر چند به اصل بحث ضربه‌ای وارد نمی‌کند، اما جای تأمل و خدشه دارد.

ایشان می‌فرمایند: «... اینکه رسول خداصلی الله علیه و آله و سلم به تعلیم الهی فرمود پسران و دخترانمان را می‌آوریم، شاید برای حفظ عفاف باشد».^۲

آنچه به نظر نگارنده می‌تواند محل خدشه باشد، مقایسه اشتباه عفاف در عرف ایرانی - که استاد جوادی آملی در آن رشد یافته‌اند - با عفاف متعارف در میان عرب می‌باشد. هر چند گفته‌ی ایشان با کلمه «شاید» آمده است، اما باز جای تأمل را بر برخی افراد باقی می‌گذارد که مگر استفاده از کلمه نساء نسبت به بنت چه حفظی در مورد عفاف دارد که اگر بنت می‌آمد خلاف عفت گمان می‌شد.

هر چند در بین ایرانیان، به کار بردن نام همسر و دختر و مادر در بین نامحرمان قبیح است، اما این مسأله در بین بسیاری از جوامع دیگر و همچنین عرف عرب زمان رسول خدا شناخته شده نیست. به بیان روشن‌تر؛ برخی از افراد نه تنها خود نام همسرشان را در بین دیگران به صراحت به زبان می‌آورند، دیگران نیز آن خانم را به اسم صدا می‌زنند و این صدا زدن‌ها و نام بردن‌ها در بین آنها خلاف عفاف متعارف محسوب نمی‌شود. در بین ایرانیان برخی همسر یا دخترشان را با لفظ «خانواده» یا اسم مردهای وابسته‌شان صدا می‌زنند که عفت و غیرت محسوب شود. اما با توجه به مستندات تاریخی، چنین مسأله‌ای در زمان رسول خدا وجود نداشته است.

^۱ تسنیم، ج ۱۴، ص ۴۵۸.

^۲ تسنیم، جلد ۱۴ صفحه ۴۶۰.

پس عدم به کارگیری لفظ بنت و استفاده از واژه ی فراگیر «نساء» نمی تواند مبتنی بر چنین حکمت سلیقه ای - که بر اساس عرف ها متغیر است - باشد.

۴. اثبات فضیلت برای امام علی علیه السلام به عنوان «نفس پیامبر» با کلمه «انفسنا».

استاد جوادی آملی در تعبیری زیبا، ترتیب واژه «انفسنا» بعد از واژه های «ابناءنا و نساءنا» را چنین تفسیر می کند:

«مصدق انفسنا کسی است که از پسر و دختر به صاحب دعوت نزدیک تر است و به معنای مطلق خویشاوندان یا مطلق رابطه قومی نیست، زیرا پیش از آن نزدیک ترین افراد قوم به آن حضرت جداگانه ذکر شدند، بلکه بدین معناست که یا خود تو یا کسی که به منزله جان توست به صحنه مباحثه بیاید و چون دعوت کننده غیر از دعوت شونده است و هیچ کس خود را دعوت نمی کند، مراد از انفسنا کسی است که به منزله جان پیامبر است که تنها مصداق آن طبق امتثال رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در آن صحنه، امیرمؤمنان، حضرت علی بن ابی طالب (علیه السلام) است که بدین لحاظ بر انبیای پیشین برتری دارد.»^۱

کلمه ی «انفسنا» و دلالت آن بر امام علی علیه السلام، توسط مفسرین بزرگی چون فخر رازی و آلوسی مورد نقد و مداقه قرار گرفته است. اما گویا المنار در این بحث تصمیم نداشته است بیش از این چیزی بنویسد که: «... وَأَبْعَدُ مِنْ ذَلِكَ أَنْ يُرَادَ بِأَنْفُسِنَا عَلِيٌّ - عَلَيْهِ الرِّضْوَانُ -»^۲.

المنار به جای نقد ادله شیعیان، سعی کرد با جو سازی در مورد مفهوم «نساء» تطبیق این آیه بر حضرت زهرا (سلام الله علیها) را یک داستان بافتگی نشان دهد. او در ادامه این جو سازی می گوید:

«دورتر از تطبیق قبلی امامیه در مورد اینکه حضرت زهرا مصداق «نساءنا» در آیه مباحثه باشد، این است که بخواهیم «انفسنا» را حمل بر علی (علیه السلام) کنیم.»

^۱ تسنیم، جلد ۱۴ صفحه ۴۴۹.

^۲ المنار، ج ۳، ص ۲۶۵.

اینجا دو سؤال مطرح می شود:

اول باید پرسید که چرا علی علیه السلام نمی تواند مصداق «انفسنا» باشد؟

و دوم اینکه چرا این تطبیق-انفسنا بر امام علی (علیه السلام)، در نظر شما سخت تر از تطبیق اول-نساءنا بر زهرای اطهر(سلام الله علیها)- است؟

هرچند او در اینجا سکوت را بر بیان اشکال ترجیح داده است، اما به نظر می رسد این سکوت یا به خاطر عدم تکرار همان سخنان مفسرین قبلی است که نیازی به این دوباره گوئی ندیده است. سخنانی چون عدم دلالت کلمه جمع-انفسنا- بر فرد واحد، به معنای «رجالنا» یا «خویشاوندان» بودن واژهی «انفسنا» و ... که استاد جوادی آملی این اشکالات را جداگانه بررسی کرده و جواب می دهند.

یا اینکه صاحب المنار اشکالات دیگر هم کیشان خود را قبول ندارد. اما اشکال جدیدی نیز به ذهنش خطور نکرده است تا بخواهد بر آن جولان بدهد. پس بنابراین بر نقل همین نیش و کنایه از استادش بسنده کرده است.

منابع

۱. أبو الطیب محمد صدیق خان بن حسن بن علی ابن لطف الله الحسینی البخاری القنوجی، فتحُ البیان فی مقاصد القرآن، المکتبة العصریة للطباعة والنشر، صیدا - بیروت، ۱۴۱۲ه.ق.
۲. أبو القاسم علی بن الحسن بن هبة الله المعروف بابن عساکر (المتوفی: ۵۷۱هـ)، تاریخ دمشق، محقق: عمرو بن غرامة العمروی، دار الفكر للطباعة والنشر والتوزیع، عام النشر: ۱۴۱۵ هـ - ۱۹۹۵ م.

٣. أبو عبد الله محمد بن أحمد بن أبي بكر بن فرح الأنصاري الخزرجي شمس الدين القرطبي (المتوفى: ٦٧١هـ)، الجامع لأحكام القرآن = تفسير القرطبي، تحقيق: أحمد البردوني وإبراهيم أطفيش، دار الكتب المصرية - القاهرة، دوم، ١٣٨٤هـ - ١٩٦٤م.
٤. أحمد بن علي بن حجر أبو الفضل العسقلاني الشافعي الكتاب: فتح الباري شرح صحيح البخاري، دار المعرفة - بيروت، ١٣٧٩.
٥. أحمد بن مصطفى المراغي (المتوفى: ١٣٧١هـ)، تفسير المراغي، شركة مكتبة ومطبعة مصطفى البابي الحلبي وأولاده بمصر، اول، ١٣٦٥ هـ - ١٩٤٦ م.
٦. احمدى ميانجى، على (١٤٢١ ق)، مكاتيب الرسول صلى الله عليه وآله وسلم، دار الحديث، ايران؛ قم، ١٤١٩ ق.
٧. آلوسى، سيد محمود، روح المعانى فى تفسير القرآن العظيم، تحقيق: على عبدالبارى عطية، دارالكتب العلمية بيروت، اول، ١٤١٥ ق.
٨. بخارى جعفى ، محمد بن اسماعيل، الجامع المسند الصحيح المختصر من أمور رسول الله صلى الله عليه وسلم وسننه وأيامه = صحيح البخارى، ١٤٢٢ هـ، ق، اول.
٩. جوادى آملی، عبدالله، تفسير تسنيم، مركز نشر اسراء، قم، چهارم، ١٣٩٠.
١٠. حسینی زبیدی، محمد مرتضى (١٢٠٥ ق)، تاج العروس من جواهر القاموس، محقق و مصحح: على، هلالی و سیری، على، دارالفکر، بيروت، ١٤١٤ ق.
١١. حمزه محمد قاسم، منار القارى شرح مختصر صحيح البخارى، ، مكتبة دار البيان، دمشق - الجمهورية العربية السورية، مكتبة المؤيد، الطائف - المملكة العربية السعودية. ١٤١٠هـ.ق.
١٢. طباطبایى، سيد محمد حسين، الميزان فى تفسير القرآن، دفتر انتشارات اسلامى جامعهى مدرسین حوزه علمیه قم، قم، ينجم، ١٤١٧ ق.
١٣. طبرى ابو جعفر محمد بن جرير، جامع البيان فى تفسير القرآن، دار المعرفه بيروت، اول، ١٤١٢ ق.
١٤. عبد الرحمن بن أبى بكر، جلال الدين السيوطى (المتوفى: ٩١١هـ)، الدر المنثور، دار الفكر - بيروت.

١٥. عبد الرحمن بن أبي بكر، جلال الدين السيوطي (المتوفى: ٩١١هـ)، جامع الأحاديث (ويشتمل على جمع الجوامع للسيوطي والجامع الأزهر وكنوز الحقائق للمناوي، والفتح الكبير للنبهاني)، ضبط نصوصه وخرج أحاديثه: فريق من الباحثين بإشراف دكتور علي جمعة (مفتي الديار المصرية).

١٦. علاء الدين علي بن حسام الدين ابن قاضي خان القادري الشاذلي الهندي البرهانفوري ثم المدني فالمكي الشهير بالمتقي الهندي (المتوفى: ٩٧٥هـ)، كنز العمال في سنن الأقوال والأفعال، محقق: بكرى حياني - صفوة السقا، مؤسسة الرسالة، بنجم، ١٤٠١هـ/١٩٨١م.

١٧. فخر رازي، محمد بن عمر، مفاتيح الغيب، دار احياء التراث العربي بيروت، سوم، ١٤٢٠ ق.

١٨. محمد بن علي بن محمد بن عبد الله الشوكاني اليمني (المتوفى: ١٢٥٠هـ)، فتح القدير، دار ابن كثير، دار الكلم الطيب - دمشق، بيروت، اول، ١٤١٤هـ

١٩. محمد بن عيسى بن سورة بن موسى بن الضحاك - أبو عيسى (المتوفى: ٢٧٩هـ)، سنن الترمذي، محقق: بشار عواد معروف، دار الغرب الإسلامي - بيروت، ١٩٩٨ م.

٢٠. محمد رشيد بن علي رضا بن محمد شمس الدين بن محمد بهاء الدين بن منلا علي خليفة القلموني الحسيني (المتوفى: ١٣٥٤هـ)، تفسير القرآن الحكيم (تفسير المنار)، الهيئة المصرية العامة للكتاب، ١٩٩٠ م.

٢١. مسلم بن الحجاج أبو الحسن القشيري النيسابوري (المتوفى: ٢٦١هـ)، المسند الصحيح المختصر بنقل العدل عن العدل إلى رسول الله صلى الله عليه وسلم، محقق: محمد فؤاد عبد الباقي، إحياء التراث العربي - بيروت.

٢٢. مصطفى، حسن، التحقيق في كلمات القرآن الكريم، دار الكتب العلمية، مركز نشر آثار علامه مصطفوي، بيروت - لندن - قاهره، سوم، ١٤٣٠ ق.

٢٣. مظفر نجفي، محمد حسن (١٣٣٤ ش)، دلائل الصدق لنهج الحق، مؤسسة آل البيت عليهم السلام، مؤسسة آل البيت، قم، ١٤٢٢ ق.

٢٤. مكارم شيرازي، ناصر، تفسير نمونه، دار الكتب الإسلامية، تهران، اول، ١٣٧٤ ش.

٢٥. نصيري، علي، آشنایی با علوم حدیث، مرکز مدیریت حوزه علمیه قم، بهار ١٣٨٢ ش.